

چند اتفاق ساده-۵:

آن سؤال بی جواب: برای کدام مخاطب؟

یادداشت های روزانه سی و دومین جشنواره فیلم فجر / ۵

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۹۲

سال ها پیش وقتی رخشان بنی اعتماد آن دیالوگ مشهور را بر زبان شخصیت اثرگذاری که خلق کرده بود، جاری می کرد و گلاب آدینه در نقش کبوتر آن را به زبان می آورد، کمتر کسی تصور می کرد همان جمله به شکلی نمادین تا امروز یکی از پرسش های باقی مانده و به جواب نرسیده گستره تولید و توزیع فیلم در ایران را پوشش بدهد و در دل خود فشرده و مطرح کند. کبوتر بعد از مصاحبه ای که در دل یک گزارش مستند انجام می شود و بعد از صحبت هایش جلوی دوربین آن مستند، از گزارشگران می پرسید: «این فیلما رو به کی نشون می دین؟» و منظورش رسیدن یا نرسیدن گله ها و شرح حالش به مسئولان مربوطه بود. او داشت ساده دلانه در امتداد همان تصور عام حرکت می کرد که می پندارند پشت هر دوربینی حتماً سیم رابطی هست که مستقیم به منازل و دفاتر مسئولان وصل است! ولی ما سال هاست که سؤال او را در امتداد بهت و حیرت مان از تهیه و تولید بسیاری فیلم ها می پرسیم و بعدتر چه با پاسخگویی سازندگان فیلم و چه با طفره رفتن آنها از پاسخ، به هر رو بی جواب و حیران می مانیم.

واقعیت این است که این جا بحث سرمایه ای که حرام می شود و شکیت اقتصادی که به بار می آید، محور بحث نیست. اصلاً گیریم فیلمسازی که برای فیلمی بدون هدف گیری مخاطب از هر طیف و طبقه ای، موفق به جذب سرمایه می شود، کار بس رندانه و هوشمندانه ای کرده است؛ و گیریم برخی از این فیلم ها محصول نهادهای دولتی هستند که با سه تا پنج شکست مطلق اقتصادی دیگر هم نه بنایشان فرو می ریزد نه بیلان آخر سال شان دچار معضلی می شود؛ و باز هم گیریم هیچ مهم نیست که سرمایه گذار بخش خصوصی با ناامید شدن از حاصل اولین فیلمی که پایش را به سینما باز کرده، به زودی و به کلی از دامنه تولید فیلم کنار می رود و همان، تنها مشارکت سینمایی اش باقی می ماند. دغدغه اصلی ترم این است که بدون هیچ جرگه و سن و قشری از مخاطبان، حتی بدون این امید که فیلم راهی به جشنواره های دور و پرت بیابد و آن جا دیده و ستوده شود، این قبیل فیلمسازان انگیزه ساخت و تکمیل کارشان را از کجا می آورند؟ و حتی این بی شیطنتی و یکنواختی که در فیلم هاشان هست، چگونه می گذارد داعیه «تجربه گری» و «فیلم خاص» ساختن

داشته باشند؟ واقعاً عادت مرضیه «خود گویی و خود خندی» در سینما با این عرض و طول کار گروهی و فنی اش هم مانند هنرهای انفرادی مثل آواز خواندن در حمام (!) می تواند عینیت پیدا کند؟! راستش به نظرم می رسد که این مسئله یعنی ساخت فیلمی که بالاخره جایی، جشنواره ای، طبقه فرهنگی به خصوصی از مخاطبان خریدار و بیننده بالقوه اش هست، یا فیلمی که به واقع هیچ معلوم نیست برای چه کسی و چه نوع اکران و کاربردی تولید شده، حتی از فیلم خوب یا فیلم بد ساختن مهم تر و حیاتی تر شده. برای همین است که عمیقاً دوست دارم از آقایان علیرضا فرید، علی قوی تن، پناه بر خدا رضایی، وحید نیکخواه آزاد، محمدرضا اسلاملو، شهرام مسلخی، داود بیدل و خیلی های دیگر که هنوز چشمم به جمال فیلم شان منور نشده، بپرسم: «راستی راستی این فیلما رو به کی نشون می دین؟»!